

جمعه و اجتماع فقري

از بيانات

حضرت ملجا الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني
المؤيد بالتأيدات الربانية و ميين الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح
المؤمنين آية الله العظمى في الارضين المولي المؤمن

مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز

جمعه و اجتماع فقری

ذکر، اتصال به دل است؛ یاد، به دل است؛ البته اگر حالی باشد که از دل بر زبان جاری شود و در دل اثر کند و بعداً بر زبان جاری شود، این هم ذکر است. قرآن هم ذکر است ولی با همین شرط. قرآن، دعاها، همه ذکر است، نام خدا ذکر است. ذکر، یاد خداست منتهی به شرط این که یاد خدا باشد، البته بر زبان هم که جاری شود، اثر دارد. این که دعاها در جمعه اثرش بیشتر است (حالا این طور گفته اند) برای این است که توجه بیشتر است. امتیازی که جمعه دارد به واسطه فرمایش بزرگان است، فرمایش خدا و رسول امتیاز دارد.

تا زمانی که دیانت حضرت موسی، علیه السلام، حق بود و تورات بر حق، یعنی، تورات حکمش مطاع بود، البته شنبه همان اثر را داشت، روز شنبه را که حضرت معین کرده بود، همان آثار را داشت. این است که اصحاب سبت در حکمی که وضع شده بود، حیلہ کردند؛ من جمله در روز شنبه، حیلہ برای صید ماهی نمودند و عذاب بر آنها نازل شد. حالا ما مسلمانها که آن قدر سخت بر ما نگرفته اند، باید قدردان باشیم. در روز شنبه شکار کردن غدغن بود، شکار کردن خوب نبود و شکار را منع کرده بود، ممنوع بود ولی آنها برخلاف رفتار کردند. خوب، البته پیروان حضرت موسی، علیه السلام، یعنی بنی اسرائیل از اول اخلاقتان این بود که حضرت را اذیت می نمودند، متوجه به جهات دنیوی بیشتر بودند، علاقه شان به این طرف

بیشتر بود و خیلی مادی بودند. مضمون‌هایی هم در این باره درست کرده‌اند از جمله این‌که وقتی بعضی از آنها جمع شدند و روح قارون را احضار کردند، از او پرسیدند که گنج‌هایت را بگو که در کجاست؟ (مضمون خوبی درست کرده‌اند، هر که این موضوع را درست کرده خوب درست کرده). قارون جواب داد: چه می‌گویید؟ یک چیزی به من بدهید تا جواب دهم و بگویم که در کجاست. حالا همه‌شان این‌طور بودند. همه آنها آمدند حیلۀ شرعی کردند. خوب، اینها اشاره است به این‌که بفهمیم حیلۀ، حیلۀ است هر چند شرعی باشد. البته فرق دارد گو این‌که دستور صریح مخالفت با حکم خداست، مثل ربا. حرمت ربا، حکم شرعی است؛ یعنی، یکی از احکام بسیار بزرگ اسلامی است و بسیار سخت گرفته شده، به واسطه این‌که در آن آیات قرآنی آخرش می‌فرماید که آنهایی که ترک نکنند، اعلان جنگ با خدا و رسول می‌دهند، این قدر سخت است^۱. آنها هم البته حیلۀ می‌کردند ولی ما مسلمانها با اطمینان کرم و رحمت پیغمبرمان که واسطه می‌شود، نافرمانی می‌کنیم و دستورات را اجراء نمی‌کنیم. یکی می‌گفت: همه ما گرفتار نافرمانی هستیم. ولی حضرت موسی شدیدالغضب بود؛ یعنی، به یک اعتبار می‌توان گفت: از نهایت آن‌که آنها را دوست می‌داشت، می‌خواست که خوب باشند و اطاعت امر خدا کنند و هر چه که مخالفت می‌کردند، غضب می‌کرد. لذا احکام او هم خیلی سخت است.

من جمله در موضوع ماهیگیری حیلۀ کردند و در مردابی که کنار دریا بود، آمدند و حوضچه‌ای، جایی، راه‌گذری درست کردند برای این‌که ماهیها از آن‌جا بیایند. و ماهیها بلکه همه حیوانات با همان هوشی که دارند خوب و بد خود را غالباً می‌شناسند که این جاست که نمی‌توان گفت حدی که خدا برای آنها معین کرده تا چه اندازه است. هوشی که دارند و در حیوانات بیابانی می‌بینیم و فطرتاً دارند،

۱. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (سورة بقره، آیه ۲۷۹).

ماهیه‌ها عادت کرده بودند و حسابش را داشتند که روزهای شنبه اینها شکار نمی‌کنند، لذا روز شنبه آزادانه به این مرداب می‌آمدند. ولی هنگام شب یک مرتبه اینها جلوی حوضچه‌ها را می‌بستند و تورهایی که داشتند، دامهایی که داشتند، می‌گذاشتند و در روز یک‌شنبه شکار می‌کردند. پس حيله کردند که اینها در روز شنبه جمع شوند و روز یک‌شنبه شکارشان کنند. خداوند هم بر اینها غضب کرد و به موجب آیه قرآن آنها میمون و خوک شدند! حالا چرا میمون و خوک شدند؟ به ترتیب روحی و اخلاقیشان آن‌طور شدند یا این‌که در صورت ظاهر هم آن‌طور شدند، قریب هشتصد هزار نفر مسخ شدند. که یکی از رحمت‌های پیغمبر ما، صلی‌الله علیه و آله، که خودش می‌فرماید، آن تقاضاهایی است که در مقام حضور در خلوتخانه‌ای که با یار داشت، کرد. در معراج تقاضا کرد که از امتش این بلاها را، مثلاً مسخ را بردارد، و او برداشت. منظور آن بزرگوار این بود ولی بنی‌اسرائیل از اول به امور ظاهر و دنیا رسیدگی داشتند بلکه خیلی علاقه به دنیا داشتند. بعداً بنی‌اسرائیل حيله شرعی کردند. پس حيله شرعی هم با این‌که شرعی هست، مع ذلک باز حيله است، مثل این‌که در ربا صورت ظاهر خرید بکنند بعد بفروشند. می‌توان ملکی را که صد تومان قیمتش است، خرید به پنجاه تومان و بعد آن وقت به خود آن شخص فروخت به صد تومان یعنی، صدی صد و امثال این جور حيله‌ها که در ظاهر شرع حرام نیست ولی حقیقتش و انصافش نارواست. بله، این است که مرحوم آقای شهید هم در تفسیر در ذکر این قضیه این‌طور می‌نویسند که معمولاً ملکی را که مختصری ارزان‌تر بخرند یا بعد به اجاره بدهند به اندازه‌ای که بیشتر از اندازه اجاره معمولی است؛ با وجود این ظاهر سازی، مع ذلک زیادتر از اندازه ده یک اجازه ندارد، با درست کردن ظاهر شرعش که این را می‌فرمایند: خیلی اشکال

ندارد. ولی در عین حال آن را هم ترک کنند، اولی است. البته این هم برای ما است که کلیتاً قرض الحسنه از بین رفته است. آن هم معامله یک طرفی نیست که یک طرف مقصّر باشد، دو طرفی مقصّرند، مثل قضیه راشی و مرتشی. رشوه از دو طرف بد است، هم گرفتنش بد است و هم دادنش. ولی وقتی که هر دو با هم بودند، یکی می‌گفت که در این دوره و با وضع این دوره، و قوانین و مردم آن، نباید گفت: لَعَنَ اللهُ الرَّاشِيَّ وَالْمَرْتَشِيَّ که خدا لعنت کند راشی و مرتشی را. ولی متأسفانه در این زمان باید گفت: خدا رحمت کند رشوه را که اگر رشوه نباشد هیچ کاری انجام نمی‌شود! هیچ کاری نه در مرجع قانون و نه مرجع شرع! ببینید خودمان را چه جور معرفی می‌کنیم؛ خودمان را در نزد خدا، در نزد رسول و نزد جامعه‌های جهانی این طور معرفی می‌کنیم!

این است که حضرت موسی، علیه‌السلام، نهی کرد اینها را ولی نتوانستند دست از کارشان بردارند که در همان روز شنبه هم به حيله شکار کردند. در اسلام هم جمعه برای اجتماع و عبادت قرار داده شده است که ابتداء به نام "عروبه" بود و بعداً نام آن به واسطه اجتماعی که توسط یکی از اجداد حضرت رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شد، جمعه نامیده شد و نماز جمعه هم در آن روز برقرار شد و یک سوره هم در قرآن، سوره جمعه است. در سوره جمعه می‌فرماید: وقتی ندا شد و فریاد زدیم برای نماز در روز جمعه که بشتابید، عجله کنید به نام خدا و به یاد خدا، به یاد خدا باشید، خرید و فروش را واگذارید.^۱ باز این هم که بود حالا هم تکرار می‌کنیم که معامله دنیوی و کار دنیا در روز جمعه تا ظهرش که نماز خوانده بشود، تا ظهر جمعه نهی شده است و می‌توان گفت که بی‌برکت هم هست که چون واقعاً نهی شده، بی‌برکت است. ولو نفع کند، مع ذلک نفعش هم بی‌برکت است و تأکید شده است. شب جمعه هم حکم همان جمعه است و این است که شب جمعه

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ (سوره جمعه، آیه ۹).

برای نشستن است و به یاد خدا بودن، دور هم نشستن، بلکه اصلاً خود دیدن مؤمن فضیلت دارد و خواهی نخواهی به یاد خدا می‌اندازد او را. یکی که به یاد خدا باشد، مشغول ذکر باشد در دیگران هم اثر می‌کند، در آنها هم اثر می‌کند و درصدد برمی‌آیند یعنی، روح حالت مسابقه دارد، یکی که جلو رفت دیگری هم از عقبش می‌رود.

اجتماع خود جمعه هم برکت دارد. چون اجتماع، مورد لطف خدایی است، محبت بین مؤمنین را زیاد می‌کند. بعضی کارهای مهمی هم که باید به مشورت انجام شود در آن موقع بهتر است ولی مؤمن که برای اجتماع دینی می‌رود، باید فقط برای یاد خدا و امور عبادی و کمک به دیگران باشد نه آن‌که خودش از دیگران انتظار کمک داشته و برای کمک دیگران به او برود. یکی از فقراء نوشته بود که من چند مرتبه رفتم مجلس فقراء و اظهار احتیاج نموده و کارم را هم مطرح کردم ولی هیچ‌کس گوش نداده و کمکم نکرده است. جواب نوشتم که خودت ببین و فکر کن که برای آنها چه کار کرده‌ای، همان قدر هم انتظار داشته باش. که مقصود، جواب آن گله بود و الا این طور نباید باشد. ولی برای امور جزئی، امور مادی، مشغول کردن خود به آنها خوب نیست. و در این یک ساعتی که دور هم می‌نشینند باید به یاد خدا باشند نه این‌که مشغول با این جور حرفها و گفتگو باشند که آنها را از توجهشان، یادشان، ذکرشان باز دارد، این البته روا نیست. باید توجه بکنند، دعا بخوانند. حالا می‌گوییم دعا بخوانند، ولی دعای خواندنی نه ظاهر دعا است، دعا که خواندنی نیست، دعا خواستنی است، کردنی و خواستنی است. بله، هر دعایی را که بخوانیم، فرض کنیم دعای کمیل را که یکی از دعا‌های بزرگ محسوب است و نفهمیم یا متوجه نباشیم، نتیجه چندان ندارد. چرا باز هم نتیجه مختصر دارد، فقط همین قدر که ما را به یاد آنها می‌آورد که این دعا را علی، علیه‌السلام، فرموده و برای کمیل گفته است.

البته به همین اندازه که به یاد آنها می‌افتیم، باز هم خوب است اما آن نتیجه‌ای

که از دعا می‌خواهیم نیست. دعا باید اولاً: با حال حضور باشد، حال حضور قلب باشد، به یاد خدا باشد، دل را از غیر خدا فارغ کند، نیت را صاف کند و قلب را صاف کند، دنیا نخواهد، بله:

از خدا غیر خدا را خواستن ظنّ افزونیست کلی کاستن^۱

بله، همان‌طور که آن شب هم مثال زدیم اگر یکی برود پیش پادشاهی و به زحمت به مقام حضور برسد، پادشاه اجازه دهد و او را بپذیرد و بعد برود و بگوید که مثلاً الاغ من میخ نعلش افتاده است، بیا درست کن! این زشت است ولی اگر بالاتر بگوید، خصوصاً اگر برای دیگران بخواهد، برای دیگران بخواهد، نه برای خودش، اثرش هم زودتر است و هم بالاتر، هم برای خودش هست، هم برای آنها. این‌که فرموده‌اند: برای مؤمنین در نمازهای شب دعا کنند، همین است. وقتی دعا کرد برای آنها، برای همه آنها است، این است که بیشتر دعاها هم به لفظ جمع ادا شده، یعنی حالت جمع و به اصطلاح نحوی، متکلم مع‌الغیر مثل إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۲ در نماز هم که عبادت بزرگ است، فاتحة الكتاب است که فاتحة نماز باید خوانده شود، در سوره فاتحه می‌فرماید: إِهْدِنَا. إِهْدِنِي نیست، اهدنی؛ یعنی، هدایت کن مرا به راه راست. می‌گوییم: هدایت کن ما را. هرکسی می‌گوید، خودش را جدا نباید خیال کند، خودش را یکی از مؤمنین بداند که به تبع مؤمنین، چیزی که به آنها دادند، به او هم بدهند. مثل این دعایی که در عید است که از تو درخواست می‌کنیم بهتر درخواستی که بندگان خوبت از تو خواسته‌اند؛ یعنی، ما نمی‌دانیم چه چیز خوب است و چه چیز بد، چه صلاح ماست و چه صلاح ما نیست. بسیاری از چیزهایی را که انسان تصوّر می‌کند خوب است، فرضاً امور دنیوی، همان را خدا می‌دهد که اسباب و بالش می‌شود، دنیا و آخرتش را به باد می‌دهد. ولی آن‌که به خودش واگذارد او می‌داند چه کند، صلاح و حکمتش را از اول تا آخر می‌داند و

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳.

۲. آیه ۶.

بهبتر از آنچه ما تصوّر می‌کنیم می‌دهد. وقتی اصرار زیاد در دعا می‌کنیم و اجابت نمی‌شود، آن هم باز به خیر و صلاح ماست که خداوند اجابت نمی‌کند. حتی غالباً وقتی که مایوس می‌شود و ترک می‌کند، آن وقت به خدا وامی‌گذارد، آن وقت همان طوری که می‌خواهد از راه دیگری که خدا خودش می‌داند راه دیگری برایش انجام می‌شود، غالباً این طور است. پس وقتی درخواست هم کرد برای همه درخواست کند. خوبی که می‌خواهد، برای همه بخواهد، دفع بدی را هم که می‌خواهد که خداوند دفع کند، باز برای همه بخواهد.

و در دعاها هم باید معنیش را خوب بداند که چیست و چه گفته‌اند. مثلاً علی، علیه‌السلام، در دعای کمیل چه می‌گوید که مثل مار گزیده به خود می‌پیچد. یا دعا‌های امام زین‌العابدین، علیه‌السلام، همان طور به خودش می‌پیچد و درد دارد و از روی درد می‌گوید و خودش را گناهکارتر از همه مردم می‌داند و از خداوند می‌خواهد که او را عفو کند، ببخشد، مغفرت کند. علی، علیه‌السلام، در همان اول دعای کمیل عرض می‌کند: خدایا، گناهان مرا، گناهانی را که اسباب این می‌شود که تو غضب می‌کنی بیامرز (معلوم می‌شود که غضب خدا از ترک اطاعت او امر اوست). خدایا، گناهانی که پرده‌های ما را، پرده‌های خوبی را پاره می‌کند، آن گناهان را بیامرز (معلوم می‌شود پاره شدن پرده‌ها به واسطه همان گناهان است)، خدایا، گناهانی که نعمت را، نعمتهایی را که بر ما داده‌ای تغییر می‌دهد، آنها را بیامرز. خدایا، گناهانی را که به واسطه آنها بلا نازل می‌کنی، بیامرز. خدایا، گناهانی را که دعا را حبس می‌کند که حال بندگی، حال تضرّع و زاری و دعا از انسان می‌رود، (باز می‌فرماید: در واقع در اثر همان گناهان است) خدایا، آن گناهها را بیامرز. گناهانی که انسان را ناامید می‌کند که از بیشتر گناهان کبیره بزرگتر است که به اتفاق جزء گناهان کبیره است، آنهایی که گفته‌اند: همین قنوط است؛ یعنی، مایوسی، مایوسی از درگاه خدا، این از همه گناهان بدتر است به واسطه این که هم درصدد برنمی‌آید که استغفار کند، تلافی کند یا اقللاً ترک کند هم درصدد

برنمی آید که ترک گناه کند و هم آن حال عجز و زاری را از او می‌گیرد. این است که در هر حال باید همه چیز را از او بداند، خوبیها را از او بداند، بدیها را هم از او بداند، نعمتهایی که در وجود خودش داده که در قرآن مجید همه جا پر است که به قول سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

توجه به بادی کنیم که چه می‌شود. که چه شکل، این باد ابری را به حرکت می‌آورد و این ابر باران می‌شود. این باران در کجا بریزد که مثلاً گندم عمل بیاید و این گندم را مثلاً ما بخوریم که در هر دوره یک گندمش را می‌بینیم چه چیزها را مشخص کرده است.

می‌بینیم که نعمتهای بسیاری است که خداوند عنایت کرده است. نعمتهایی که بدون واسطه به انسان می‌رسد، چه نعمتهایی که با وسایل می‌رسد، چه نعمتهای ظاهری‌ای که "نعمت" می‌گویند و چه نعمتهای باطنی که "آلاء" گویند که معمولاً لفظ آلاء، اشاره به نعمتهای باطنی است. از همه نعمتهای باطنی بالاتر نعمت ایمان است که در هر جای قرآن که لفظ نعمت ذکر فرموده‌اند، تفسیر کرده‌اند به ایمان، تفسیر کرده‌اند به وجود محمد و علی، علیهما السلام، که آن هم باز مایه ایمان است، به ولایت و نبوت تفسیر کرده‌اند. هر جا هم که نِعَم (نعمتها) ذکر شده است، آنجا تفسیر به نعمتهاست که همه را می‌گیرد و شامل می‌شود. ولی غالباً آنچه را که ما نعمت می‌گوییم، عبارت از خورد و خوراک است، همان نعمتهایی که برای ما هست و ما خیال می‌کنیم. نه نعمتهای حقیقی که داریم مثل نعمتهای باطنی از قبیل وجود، فکر یا همان عقل. همان عقلی که اگر خوب توجه کنیم، می‌بینیم چطور نعمتی است و چه نعمت بزرگی است. باقی وسایلی که برای ما هست، اینها همه

نعمت است. نعمت وجود پدر و مادر، نعمت وجود برادران، بله، همه اینها نعمت‌اند و باید مواظب نعمتها بود و به نعمتهایش شکر کرد. شکر هم نه این‌که بگوید: الهی شکر، و تمام شد و دیگر رفت، الهی شکر، وظیفه شکر است. اما شکر جزا دادن است، خدا شکور است، شاکر است که جزا می‌دهد، بنده را به عملش جزا می‌دهد؛ چه جزایی؟ او خوبی کرده است، برای خودش است، خداوند هم باز خوبی می‌دهد. همان‌که او کرده با این‌که به امر خدا بوده، به لطف خدا، به توفیق خدا بوده، همه اسباب و وسایلیش را خداوند عنایت فرموده، مع‌ذکب باز او اطاعت کرده، خداوند به ظاهر اطاعت هم جزا می‌دهد و خدا شاکر است. این شخص هم شاکر باید بشود. شکر این هم همان است که سعدی می‌گوید:

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

البته وقتی که خواند، دید، فهمید، فکر کرد، آن وقت که حال تضرع و زاری برایش پیدا شود، آن وقت می‌شود دعا و لازم نیست که بگوید. خلاصه‌اش این است که خدایا می‌دانی و می‌توانی، آنچه را که صلاح می‌دانی همان را بده، این بالاتر از همه دعاها است. به واسطه این‌که بسیاری می‌شود که عنایت می‌کند، صورت ظاهر نعمتی می‌دهد ولی برای استدراج است. یعنی، این امتحانی است که اگر فرضاً بدکند یا حجت تمام نکند، بیشتر بر او می‌گیرد. پس آنچه را که صلاح حال ما باشد، آن را بخواهیم.

در هر حال، دعا برای توجه کردن به خداست. گریه و زاری به درگاه خدا، طلب مغفرت، بدیهای خود را خوب، به نظر آوردن و از خدا درخواست مغفرت کردن و پناه بردن به او، پناه بردن به او از شرّ شیطان، پناه بردن به خدا، به نام خدا (بسم الله) که هرچه بیشتر باشد، نزدیکتر باشد، البته بهتر و مقربتر است و خدا دوست تر دارد.

پس، مقصود این نیست که ظاهراً بنشینیم و دور هم باشیم و اسمش را جمعه بگذاریم. قدر جمعه را بیشتر باید بدانیم. نعمتهای خدایی، رحمت خدایی همیشه

شامل است خصوص در جمعه و اجتماع مؤمنین. حتی به این اندازه فرموده‌اند که مؤمنی که مصافحه با مؤمنی کند، خداوند بین انگشت ابهام آن؛ یعنی، انگشت شست، صد رحمت عنایت و جمع می‌کند (حالا در این مصافحه ظاهری معمولی متعارف بین مردم که ابهامی نیست!) نود و نه تایش برای آن برادری است که محبتش به دیگری بیشتر باشد و برای آن که محبتش کمتر است، قسمت او یکی است. خوب، اینها همه لطف خدایی است، رحمت خدایی است و این را هم اثرش را می‌بینیم، اثر محبت را می‌بینیم. اثر این را خصوصاً وقتی دو برادر با یکدیگر محبت کنند، با یکدیگر مهربانی کنند، خصوصاً اگر کدورتی باشد رفع کدورت کنند که این را البته خداوند خیلی دوست دارد و نزد او مقرب است. هر قسمی که خدا راضی باشد، بزرگان راضی باشند و هر جور که رفتار کردند، انسان باید کوشش کند که آن‌طور کند. خصوصاً در روزهای جمعه، باقی روزها هم همین‌طور است ولی روز جمعه به‌خصوص برای این کار معین شده است، برای عبادت معین شده است، برای هر جور عباداتی تعطیل است که فرصت داشته باشد، بندگی خدا کند.